

فروپاشی و یک دهه تجربه‌ی دردناک نظم‌نوین جهانی و جهانی‌سازی

محمد امینی (جمکرانی)

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق پندارها، توهمات و افکار انحرافی را در صفوف متفکران و مدافعان نظام سوسیالیستی ایجاد کرد که بی‌گمان نقش سرمایه‌داری جهانی در هر دو امر، یعنی هم فروپاشی سیستم سوسیالیستی، هم ایجاد توهم و بی‌اعتقادی به آن به اثبات رسیده است. نظریه‌پردازان و حامیان سرمایه‌داری جهانی - که فروپاشی سیستم سوسیالیستی نخستین هدف آنان، پس از انقلاب کبیر اکتبر و پیدایش نخستین نظام سوسیالیستی، به‌شمار می‌رفت پس از تخریب این نظام انسانی میدانی فراخ یافتند تا در آن چهار نعل بتازند و تخریب سیستم سوسیالیستی را موقعیتی بزرگ و جهانی برای خود بدانند و بگویند آن مدینه‌ای که ساخته‌ی اندیشه‌ی اتوپیایی نظریه‌پردازان مارکسیسم بود، در عمل هیچ اصالت واقعی ندارد و این نظام سرمایه‌داری است که واقعیت و حقانیت آن را باید پذیرفت. از همین جا بود که نظریه‌ی نظم‌نوین جهانی سرمایه‌داری متولد شد و وجود نامبارک خود را مولود قدرت نظامی دانست - که پشتوانه و پیشینه‌ای متجاوزکارانه دارد و رمز بقای خویش را در حفظ و اقتدار مناسبات سرمایه‌داری جهانی می‌داند.

اکنون این نظام دچار بحران مزمن و ژرفی شده است و نظم‌نوین جهانی مدعی آن نیز نتوانسته به کمک آن بشتابد و مانع تشدید فرایند بحران و تضادهای ماهوی رو به گسترش آن شود.

یک دهه طول کشید تا هر آن‌چه به نام توهمات و ایده‌های ذهنی به مارکسیسم نسبت داده می‌شد و نظریه‌پردازان بورژوازی آن را دگماتیسم و... ذهنگرا و بوروکرات قلمداد می‌کردند، همانند یخ آب شود و آثاری از آن برجا نماند. یک دهه تبلیغات سرسام‌آور و مسموم‌کننده علیه سوسیالیسم و مارکسیسم، همراه با فشار جهانی سرمایه و تزریق از بالا و

یک طرفه به بلوک شرق و کشورهای در حال توسعه، حتا با انقلاب‌های به اصطلاح مخملی و نارنجی نتوانست نظریه‌ی پوچ، از درون گندیده و پیچیده در زورقِ نظم نوین جهانی را در میان خلق‌ها جا بیندازد. نه تنها نتوانست وجاهت و قداستی که پیش از این‌ها فرو ریخته بود و «مارکس» داهیانہ آن را پیش‌بینی کرده بود، احیا کند بلکه برعکس چشم ملت‌های اروپا، آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و حتا چشم مردم ایالت‌های متحد آمریکا را بر واقعیت گشود. آن‌ها اعتراض‌های عظیم و یکپارچه‌ی توده‌های گرسنه و محروم جهان را علیه جهانی‌سازی در کشورهای خود؛ در سیاتل، در جنوای ایتالیا و در سراسر جهان دیدند، دیدند که چگونه این اعتراض‌های مسالمت‌آمیز در کشورهای به اصطلاح مهد سعادت و انسانیت و دموکراسی! با هجوم وحشیانه‌ی نیروهای امنیتی، پرتاب گاز اشک‌آور و خشونت وحشیانه‌ی پلیس همراه بود. در واقع این نه تنها خشم توده‌های مردمی که از استثمار خود در تنگنای فشار مناسبات عده‌ای غارتگر آزمند قرار گرفته‌اند، به هیچ‌وجه نبوده و نیست بلکه نقطه‌ی آغازین و نهایی آن هم نخواهد بود. بدون شک این بانگ‌رسانی دگرگون‌خواهی مردم ستم‌دیده در پهنه‌ی جهانی است که نتیجه‌ی آن فروپاشی نظامی است که فقر، گرسنگی، بیکاری، تروریسم، تن‌فروشی زنان و در یک کلام دیکتاتوری سود و سرمایه محصول حتمی و گریزناپذیر آن است.

انعکاس این حقیقت را علاوه بر اعتراض و راه‌پیمایی مردم در سراسر جهان، در آمار منتشره در نشریه‌های جهانی نیز مشاهده می‌کنیم. برابر آمار سال ۲۰۰۰ اگر ثروت ثروتمندان جهان ۳ برابر ثروت فقرای جهان بود اکنون ثروت آن‌ها ۸۶ برابر ثروت فقرای جهان شده است. به این ترتیب حق داریم بگوییم آن‌چه اکنون به نام تروریسم، بنیادگرایی و نحله‌های فکری ظهور و حضور می‌یابند و به شکل و شمایل‌های گوناگون به جنایت و آدم‌کشی دست می‌یازند، به دلیل همین مناسبات است؛ مناسباتی که جامعه را از مسیر عدالت و عواطف انسانی دور و عده‌ای حریص را به انباشت ثروت و مادیات علاقه‌مند می‌کند.

حال که وارد بحث عدالت و انسانیت شدیم ممکن است این پرسش به ذهن ما خطور کند که چرا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که خود پرچمدار و راهنمای زحمت‌کشان جهان برای رهایی از اسارت فاشیسم هیتلری و ظلم و ستم سرمایه‌داری بود، فروپاشید؟ در نخستین جمله باید گفت: تاریخ هنوز به پایان نرسیده و لحظه‌های تاریخ ۱۰۰۰ سال است ولی عمر انسان به سختی به صد سال می‌رسد، و در یک کلام می‌توان گفت: که

سوسیالیسم و جهان‌بینی عملی آن علت این فروپاشی نبوده و نیست بلکه فاجعه از آن‌جا اتفاق می‌افتد که به‌باور من شرایط و مناسبات نامتناسب به‌گونه‌ای بوده است که نالایق‌ترین افراد را برای دشوارترین مقام‌ها، یعنی رهبری یک کشور بزرگ، برمی‌گزینند. حال ببینیم این نظریه تا چه حد به‌واقعیت نزدیک است.

زمانی که ماشین سرمایه‌داری سرعت گرفته بود و تمام جهان را در می‌نوردید تا خود را حاکم مطلق و ابدی جهان اعلام کند بسیاری از رهبران تسلیم‌طلب و مرعوب شده، الگوی کارتل‌ها و کمپانی‌های بزرگ چندملیتی را پذیرفتند تا از ارمغان سرمایه‌داری بیش از این بی‌نصیب نمانند. رجاله‌ها و نوکرانی مانند یلتسین، شوارد نادره، علی‌اف و... که زیر نام اصلاحات و دگرگون‌سازی پنهان شده بودند، هدفی جز تخریب سوسیالیسم و دستاوردهای عظیم آن نداشتند. اما رهبرانی نیز بودند که بدون تزلزل در دفاع از آرمان سوسیالیسم و طبقه‌ی کارگر تا آخرین نفس ایستادند و عربده‌جویی‌ها و سرمستی‌های سرمایه‌داری و نوکران به‌اصطلاح نواندیش و اصلاح‌طلب آنان را چنان پاسخ‌شایسته دادند که اکنون نیز صلابت آن سخنان نزد وجدان عمومی و در نزد توده‌ها بیش‌تر از هر زمان دیگری احساس می‌شود. فیدل کاسترو، رهبر کوبا، در دیدار با «نلسون ماندلا» در همایشی در «تانزاس» طی نطقی فراموش‌نشدنی و ماندگار، چنین گفت: آن‌ها می‌خواهند به‌ما چه چیزی بگویند؟ درباره‌ی گذشته؟ درباره‌ی سرمایه‌داری؟ (فریاد جمعیت «نه»)
درباره‌ی مالکیت خصوصی؟ (فریاد جمعیت «نه»)
درباره‌ی امپریالیسم؟ (فریاد جمعیت «نه»)
درباره‌ی مالکیت خصوصی؟ (فریاد جمعیت «نه»)
به‌چه نام دیگری از این‌ها نام ببریم؟ «کاسترو» سرمایه‌داری را با تمام تبلیغات سرسام‌آوری که پس از فروپاشی بلوک شرق و شوروی دشمنانشان باده‌ی پیروزی سر می‌کشیدند تا دژ مستحکم انقلاب در آمریکای لاتین یا به‌قول «چه‌گوارا»: «این تمساح سبز دریای کاراییب» را متلاشی سازند به‌باد ریشخند گرفت: «تفنگ‌هایشان را به‌ما نشانه می‌روند و تمامی تفنگ‌هایشان و... و این واقعیت است. ببینید چگونه با اعمالشان افتخار نصیب ما می‌کنند. ببینید به‌خاطر دفاع از عادلانه‌ترین نظریه‌های تاریخ بشر، به‌خاطر دفاع از نظریه‌های سوسیالیسم، نظریه‌های مارکسیسم چه افتخاری نصیب ما کرده‌اند. این‌طور نبود که عده‌ای از حواریون برای تعلیم مارکسیسم به‌ما این‌جا بیایند، بلکه ما آن‌را همین‌جا فرا گرفتیم؛ از طریق فعال کردن روندهای جهانی سوسیالیستی و تفکر انقلابیون بزرگ سده‌ی گذشته و سده‌ی حاضر، زیرا هر قدر امپریالیسم و نکبت‌های آن را بیش‌تر می‌شناسیم، بیش‌تر احساس سوسیالیست

بودن می‌کنیم؛ بیش‌تر احساس می‌کنیم که کمونیست هستیم. (کف زدن‌ها).

«کاسترو» برخلاف برخی از رهبران بلوک شرق و جمهوری‌های شوروی ماهیت روند جهانی‌گسترش امپریالیسم در فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیسم و اعلام نظم نوین جهانی و جهانی شدن را به‌درستی می‌شناسد و می‌داند نظم سرمایه‌داری در آمریکا و اروپا چه مشکلات دائمی از قبیل اختلاف سطح زندگی، تمرکز عظیم سرمایه و تخریب محیط زیست - که محصول عده‌ی معدودی از صاحبان شرکت‌ها و کمپانی‌ها است چه مصیبتی برای بشریت به‌وجود آورده است. چنین نظامی نتوانسته و نمی‌تواند الگوی مناسبی برای کشورهای جهان باشد، بنابراین سخن او آن‌جا که می‌گوید: «امپریالیسم زیر پرچم نظم نوین جهانی چه فجایع وحشتناکی بر ملت‌ها و خلق‌های جهان به‌وجود آورده است»، سرمایه‌داری را مورد نکوهش قرار می‌دهد و به‌باد انتقاد گزنده می‌گیرد تا دل مردم آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا و حتا مردم آمریکا که زیر فشار نظم نوین جهانی به‌تنگ آمده‌اند را بازگو کند.

یک دهه تلاش برای تحمیل جهان تک‌قطبی و اثرات زیان‌بار و مخرب آن بر خلق‌ها، آزمون بزرگی است که رهبران کنونی باید از آن درس بگیرند. به‌نظر می‌رسد دگرگونی‌های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی در جهان کنونی ارتباطی ارگانیک و مستقیم با چالش فراگیر توده‌ها دارد. برون رفت از بحران‌های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی که مناسبات سرمایه‌داری جهانی عامل اصلی آن به‌شمار می‌رود درگرو اتخاذ روش‌ها و سیاست‌هایی است که متکی به نیروهای داخلی و توان و ظرفیت توده‌ها و رهبران انقلابی و شایسته و مردمی است. «کارل مارکس» در صدوپنجاه سال پیش تشنج و ناهنجاری‌های آشکار و نهفته در ساختار غیراخلاقی و غیرانسانی جامعه‌ی بورژوازی را پیش‌بینی کرده بود. او نوشت: ناآرامی بی‌وقفه در مناسبات سرمایه‌داری و در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، بی‌ثباتی و اضطراب همیشگی عصر بورژوازی را از همه‌ی عصرها متمایز می‌کند؛ هر چیز مقدس، مخدوش و آلوده می‌شود و انسان سرانجام مجبور می‌شود با کرامت انسانی خود و حواس جمع شرایط واقعی زندگی و روابط برابر انسانی و برادرانه (یعنی عدالت اجتماعی) با هم‌نوعانش را بپذیرد. بنابراین هرگونه رفرم و اصلاحات از بالا (نظیر جهانی شدن اقتصاد) بدون توجه به مشارکت و اراده‌ی توده‌های عظیم مردم و بدون در نظر گرفتن حقوق دمکراتیک آن‌ها با شکست مواجه خواهد شد. چیزی که اکنون دیده می‌شود و این درس بزرگ تاریخ است که همواره از آن باید آموخت.